

زمرمہ های نیایش

مجموعه غزلیات

۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲

هما طرزی

به نام ذات یکتا و توانا

تقدیم به مادرو پدری که هسته ایمان را با محبت های صمیمی در دلم کاشتند.

به خواهر عزیزم بانو حفیظه ابوی و برادر محترم و بزرگوام آقای روح الله طرزی که نمونه های بارزی از تقوی و ایمان اند .

به همسر عزیزم دکتر اسکندر رستگار به پاس همدلی هایش . و فرزند گرامی ام صدیق خلدی و حرمت های بی پایانش.

سپاس فراوان از استاد گرانمایه و ادیب فاضل آقای میر عبد السلام شایق فراز که راهنمایی ایشان زینت بخش این غزلیات است .

امتنان بی نهایت از شخصیت بزرگ فرهنگی کشور ، جناب دکتر روان فرهادی به پاس باریک بینی ها و نازک خیالی های سودمند شان .

تشکرات بی پایان قلبی از: استاد هنرآفرین و نویسنده و شاعرچیره دست ، یوسف کهزاد ، و بررسی صادقانه ایشان .

و استاد رنگین قلم و ادیب توانا عبدالعلی نور احراری . و شعر زیبای شان .

و استاد ناصر طهوری شاعر بی همتا و تشویق های همیشگی شان .

و تقدیم به هرکسی که خدای لایزال را در زلال ایمانش بدور از رنگ های تقنی و اجباری ، فقط به پاس بنده بودن می پرستد و در هر لحظه ای از زندگی حضور آن ذات توانا را احساس و او را محیط بر تمامی خلقت می بیند .

هما طرزی

فهرست

پیشگفتار

نظر بزرگان :

استاد عبدالسلام شایق فراز

دکتور عبدالغفور روان فرهادی

استاد یوسف کهزاد

استاد عبدالعلی نور احراری

استاد ناصر طهوری

فهرست غزلیات

۱	نیایش
۳	دلخسته
۵	اسیر
۷	یار سفر کرده
۹	مستی
۱۱	پیچ و تاب
۱۲	چشمان
۱۳	فرزانه
۱۵	زیبیشم رفت
۱۶	مدهوش
۱۷	بیگانه
۱۸	پرواز عشق

۱۹	غافل
۲۰	صورت پنهانی
۲۱	چهره نورانی
۲۲	زاهد و عارف
۲۴	آب رحمت
۲۵	عشق
۲۶	خانه پر گوهر
۲۷	ای پادشاه هستی
۲۹	لامکان
۳۱	تا هرچه خدا خواهد
۳۲	ذره خدایی
۳۴	آب کوثر
۳۵	عطر او
۳۶	مشنق یار
۳۷	هر جا تویی
۳۹	به دنبالت
۴۰	نور ایمان
۴۱	سوز عشق
۴۳	مژده
۴۴	دیشب
۴۵	نسترن
۴۶	لاله
۴۷	نرگس
۴۸	سنبل
۴۹	شب بو
۵۰	زنبق
۵۱	یار آمد
۵۲	سوسن
۵۳	نور عیان
۵۵	ثبات عشق
۵۶	خلقت خاکی
۵۷	فانوس نور
۵۸	زلف شب

۵۹	مرغ دل
۶۰	روی یار
۶۱	رقص نور
۶۲	رخ یار
۶۴	دل بیقرار
۶۶	بنفشه
۶۷	پیدا و پنهان
۶۹	پیمانہ
۷۰	تاج سر
۷۱	ساز مستی
۷۲	مهمان شب
۷۳	در هوای یا
۷۴	سرود و ساز
۷۵	محبوب یاران
۷۶	شب قدر
۷۷	سرشت
۷۸	پیام یار
۷۹	می سوزم
۸۰	بهار آمد
۸۱	پیام وصل
۸۲	حبیب ما
۸۳	آتش درون
۸۴	نگهت گیسو
۸۵	شب عشق
۸۶	جور یار
۸۷	پیدا شدم
۸۹	ناله ها
۹۰	تمنا
۹۱	شعر آتش
۹۲	بال عشق
۹۴	قامت چوگان شده
۹۵	شمع بیقرار
۹۶	راز دل

۹۷	پرده دار
۹۸	درد فراق
۹۹	عطر زلف
۱۰۰	بوی یار
۱۰۱	ماه کامل
۱۰۳	ورد خدا
۱۰۴	باغ دنیا
۱۰۵	رنگ حسن
۱۰۶	قطره دریا
۱۰۷	سرو
۱۰۸	بید مجنون
۱۰۹	نفس
۱۱۰	نور عشق
۱۱۱	ای تو یارا
۱۱۲	مهمان من
۱۱۳	باغ دل
۱۱۴	بیال نور
۱۱۵	رنگ خدا
۱۱۶	شب یلدا
۱۱۷	رنگ نگاه مست
۱۱۸	ناله دل
۱۱۹	ستاره
۱۲۰	عشق جوان
۱۲۱	ارمغان
۱۲۲	نغمه عشق
۱۲۳	احوال دل
۱۲۵	فسانه کنم
۱۲۶	سرزمین خاک
۱۲۷	مرغ سحر
۱۲۸	با ده عشق
۱۲۹	بهانه
۱۳۱	پیکر خاک
۱۳۲	سخن عشق

۱۳۳	قصه دل
۱۳۴	عطر پاییز
۱۳۵	شراب کهنه
۱۳۶	بوی تو
۱۳۷	راه خدا
۱۳۸	بهار پر شتاب
۱۳۹	آزاد می کنم
۱۴۰	یار یاران
۱۴۱	جان فدا
۱۴۲	پژمرده گل
۱۴۳	سایه یزدان
۱۴۴	آتش
۱۴۵	رشک
۱۴۶	شکوه
۱۴۸	راز دل
۱۴۹	جام گلگون
۱۵۰	جام دل
۱۵۱	راز شراب
۱۵۲	پیک امید
۱۵۳	دوش
۱۵۴	اسیر چرخ
۱۵۵	لطف خدا
۱۵۶	عطر گلاب
۱۵۷	افسانه
۱۵۸	قفس
۱۵۹	فکر تو
۱۶۰	اسرار عشق
۱۶۱	آهو ی دل
۱۶۲	عطر فشان
۱۶۳	بی نیاز
۱۶۴	دست دعا
۱۶۵	بینوا
۱۶۶	فارغ ز جهان

۱۶۷	-----	میخانه
۱۶۸	-----	دل آشفته
۱۶۹	-----	مرغ شبستان
۱۷۰	-----	چشم نهان
۱۷۱	-----	عهد قدیم
۱۷۳	-----	قطره های عشق
۱۷۴	-----	آه و فغان
۱۷۵	-----	وصل و طرب
۱۷۶	-----	داغ
۱۷۷	-----	تنها
۱۷۸	-----	حیله
۱۷۹	-----	پرواز
۱۸۰	-----	مینا
۱۸۲	-----	محفل مستان
۱۸۴	-----	مخزن اسرار
۱۸۵	-----	گرفتار
۱۸۶	-----	سایه دلدار
۱۸۷	-----	زلف سحر
۱۸۸	-----	بال
۱۸۹	-----	روشن
۱۹۰	-----	توبه
۱۹۲	-----	کریم
۱۹۳	-----	آوا
۱۹۴	-----	اقرار
۱۹۵	-----	درمان
۱۹۶	-----	شوکت
۱۹۷	-----	شیدا
۱۹۸	-----	ماجرا
۱۹۹	-----	نهان
۲۰۱	-----	توفان
۲۰۲	-----	شور
۲۰۳	-----	سحر
۲۰۴	-----	رقص

۲۰۶	پرنیان
۲۰۷	ماه صیام
۲۰۸	نگاه
۲۰۹	ازل
۲۱۰	رود
۲۱۲	آسمان
۲۱۳	ساقی
۲۱۴	افسانه
۲۱۵	حیران
۲۱۶	جهان
۲۱۸	بلبل
۲۱۹	یار بیکسان
۲۲۰	شانه
۲۲۱	مفتون
۲۲۲	پیمان
۲۲۳	صبا
۲۲۴	نطف
۲۲۵	سرود
۲۲۶	مهر
۲۲۷	زلال
۲۲۸	خزانه
۲۲۹	نکر
۲۳۰	درد
۲۳۲	دلشدگان

پیشگفتار :

اشعار منتخب در این مجموعه شامل راز و نیاز های شاعر است با خدایش در دیار غربت که در قالب غزل سروده شده .

نباید فراموش کرد که هما اولین شاعره افغان است که شعر آزاد را در افغانستان سروده و در ۱۹۶۹ در مجله پشتون ژغ به مدیریت استاد ناصر طهوری شاعر معاصر به چاپ رسانیده .

در سال ۱۹۷۰ اولین جایزه ادبی شعر روز مادر را در دانشگاه کابل دریافت نموده و در دهه ۶۰ و ۷۰ اشعارش در مجلات و روزنامه های افغانستان چون پشتون ژغ ، میرمن ، کاروان ، ژوندون ، ارد و ، و در کشور ایران در یغما ، سخن و اطلاعات هفتگی به چاپ رسیده است .

در سال ۲۰۱۱ اولین مجموعه ی اشعار آزادش به نام (میلاد نسترن ها) در کشور امریکا منتشر شده که شامل بعضی از سروده های عرفانی و راز و نیاز شاعر با ذات یکتا است .

در این مورد خودش چنین گوید :

غزل را در راز و نیاز با معبودم زیاتر و رساتر یافتم چون آهنگی که در غزل است باعث هیجاناتی در روح میگردد که در توصیف ننگجد . ولی شعر آزاد راترجیح میدهم .

در اینجا چند پاره از مخمس معروف و بی نظیر حضرت شیخ بهائی
در چگونگی توصیف و ستایش ذات لایزال ذکر میشود تا به مقصود شاعر
روشنی بیشتری اندازیم:

رفتم به در صومعه‌ی عابد و زاهد دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه عابد که معتکف دیرم و که ساکن مسجد
یعنی که تو را می طلسم خانه به خانه

روزی که برقند حریفان پی حرکار زاهد سوی مسجد شد و من جانب خار
من یار طلب کردم و او جلوه که یار حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زخم صاحب آن خانه تویی تو هر جا که روم پر تو کاشانه تویی تو
در میکده و دیر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و تاجانه تویی تو
مقصود تویی کعبه و تاجانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
عارف صفت روی تو در سپر و جوان دید یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه منم، من، که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید دیوانه برون از همه آمین تو جوید
تا نخچه بشکفته می این باغ که پوید هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

نظر بزرگان

غزلیات هما طرزی

به قلم : استاد میرعبد السلام شایق فراز

سخن دری بیکرانه دریایی است پر از گوهر های درخشان الفاظ و معانی زیبا. در زیبایی جانبخش و از جوش معانی ، انسان ساز و روان نواز . وقتی دل به دست غزلهای مولانای بلخ ، حافظ و سعدی و بیدل میسپاری میدانی در اوج آسمان سخن رسیده ای و وقتی بر بالهای آسمانتاز شاهنامه فردوسی مینیشینی و در اوجهای پر افتخار تاریخ کشور ما همبال سیمرخ افسانه به پرواز می آبی یا در اقیانوس معانی ژرف مثنوی معنوی ، مخزن الاسرار نظامی ، بوستان و گلستان سعدی و هزاران در هزار مثنوی مملو از پند و اندرز و داستانهای آموزنده حیاتی برای جوانان و سالمندان مینشیننی میدانی که سخن شعر فارسی دری گنجینه فنا ناپذیر است از آموزش دانش و پرورش بینش .

سخن از شعر بانوی فرهیخته افغان هما طرزی است که او از سالها است که از دامان شعر آفرین وطن به سرودن شعر آغاز کرده و تا پر تحرک ترین و پر کار ترین شهر جهان ، نیویورک ، شهری به گفته واصف باختری (با دست واره های رها در اوج) که در آن عطش کار و تولید ، از گنجایش شهر فراتر رفته دست این کودک یا مادر را رها نکرده و عاشقانه با آن زندگی میکند .

مجموعه (میلااد نسترن ها) هما طرزی که سروده های شعر آزاد شاعره گرامی است ، به گمان من اولین مجموعه شعر آزاد است که از یک شاعره افغان به طبع میرسد . شعر آزاد برای زیبایی نیازی به آرایش وزن و قافیه که شعر را برای ترنم با موسیقی آماده میسازند ندارد و زیبایی شعر تنها و تنها جوهر معنی آن است . وقتی آدم اشعار آزاد احمد شاملو و واصف باختری را میخواند وزن و قافیه را از یاد میبرد و محو معانی ناب شعر بی وزن و قافیه میگردد . هما طرزی هم آزادی معنی را در شعر دری التزام سخن خود ساخته و الگوی خوبی برای سخنوران امروزمین سخن دری خواهد بود .

قسمتهای از شعر آزاد (دوستی جاودان) سروده هما طرزی را میخوانیم :

دوستی عطر اصالت هاست

که تراب اندیشه وجودت پیونزده

و در بهر تهر -

به تو پیوسته

و دوستی است که -

ترا سال باها خود

در کوزه های پر پیچ و خم زندگی -

همراهی کرده

دوستی بوی نمناک کوزه های دور است

و خانه های پر نور

و صدا

و باغچه های باصفا

که در یاد های ما جاودان اند

و همیشه در حال رقص ...

و صفای زندگی های پر جنب و جوش

غذای رنگین و خوش مزه مادر

اتاق پر کتاب پدر
و قلم های خشک شده از رنگ هستی...
یا بوی خوش تکه نان گرم از نانوائی سرکوبه
یا کباب داغ که هنوز از بویش مستیم
یادشست های سبز.....

شاعره ارجمند ما هما طرزی درین اواخر به فکر غزل سرایی افتاده است و از شعر آزاد آزاد به غزل مقیدی که در آن دست و پای معانی سخت به دست افاعیل عروضی اسیر است و توسن جهان تاز معنی را اصول تنگ قافیه شعر دری زمینگیر ساخته است. قالب شعر هرچه باشد این معنی شعر است که پیغام آور روح حساس شاعر می باشد در هردو شکل شعر الفاظ و قالب ها مانند لباس ها و زینت هایی هستند که باعث تشخیص و تزیین معانی میگردند.

کتابی را که در دست مطالعه دارید مجموعه غزل های هما طرزی است که در آن مضمون عاشقانه عرفانی است. مضمون غزلهای عارفانه به اصطلاح اهل عرفان اسلامی عشق حقیقی است یعنی مخاطب و هدف غزل عرفانی معرفت و ستایش ذات ذولجلال خداوند است. که در سیری که در گلزار غزلهای عرفانی هما طرزی داشتم دانستم که شاعره ارجمند به خوبی از عهده الفاظ و معانی

غزل بر آمده و مجموعه ارزنده ای را به دوست داران شعر دری تقدیم داشته
است .

به غزلی تحت عنوان (نفس) توجه می کنیم :

نفس

حیلد کر شد دشمن جان در زمین	نفس مکار و پر از نیرنگ و کین
چهره را چون دوست بر دل نمود	طیش چون مار اندر آستین
هر زمان تا سوی حق را بی شوی	بهر مومن سنگ راه است به چنین
تا بنخواهی سجده بر ایزد کنی	او نماید چهره را اندر جبین
وصف او کوی ترا یاور نشد	عالم غفلت بود از بهر دین
قته کبر بازچه اش دنیا بود	بهر عقبی قلب ما سازد حزین
بر حذر باشی (ها) از مکر نفس	تا نگردی نادم ، روز پسین

غزل دیگری که در اینجا میخوانیم (نور عشق) عنوان دارد

نور عشق

چو باد صبحکه بر ما وزیدی کهی چون شبنمی بر دل خزیدی
به دشت و کوه دنبالت دویدم به سان آهوان از من رمیدی
کهی چون مرغ دل بر باغ رفتی چو نور عشق برستان دمیدی
میان شاخ و برگ و غنچه و گل به مثل بلبل عاشق پریدی
میان آب جو در دشت و دلمان چو موج عشق بی پروا جهیدی
نشاید سگوه از دورانت اکنون که جور یار با جان خریدی
(ها) تا کی کنی از عشق فریاد که خود صدرش اش بر دل تمیدی

استاد ارجمند عبدالعلی نور احراری خانم هما طرزی را بمن معرفی کردند و از من خواستند تا اشعار این شاعره گرامی را مطالعه کنم .

دراولین صحبت تلفونی که با هما جان طرزی داشتم فهمیدم که اوشان دختر مرحوم محمد صدیق طرزی همکار و دوست سالهای کار من در اکادمی علوم افغانستان استند و ارث ذکاوت و بینش را از پدر دانشمند خود دارند .

من از استاد گرامی جناب احراری که باعث شناخت من با این سخنور ارجمند شدند اظهار سپاس می‌کنم و از خانم هما طرزی که دفتر اشعار زیبایی خود را از نیویورک بمن فرستادند کمال امتنان دارم و موفقیت مزید شان را آرزو می‌کنم .

میر عبد السلام شایق فراز

شمال کالیفورنیا ۲۰۱۲

تازگی این مجموعه ی شعر

از: دکتر عبدالغفور روان فرهادی

شاعره ی گرانمایه ی ما هما طرزی ، فرزند محمد صدیق طرزی (که خود نویسنده و مترجم بود و ذوق ادبی داشت) پسر سردار محمد زمان طرزی ، یکی از پسران غلام محمد طرزی بود. اخیر الذکر نگارنده ی نظم و نثر در نیمه دوم قرن ۱۹ ، صاحب آثار و دیوان مفصل شعر می باشد که شامل قصیده ها ، و غزل هاست که اکثر آنها رابه پیروی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی علیه و رحمه سروده است .

هما طرزی چاپ اشعار خود را در زادگاه خویش ، کابل در عهد پادشاهی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی مطابق ۱۹۶۹ میلادی در سن ۱۸ سالگی آغاز نمود . اشعارش در مجلات کابل مانند پشتون ژغ ، میرمن ، ژوندون ، اردو و روزنامه کاروان چاپ می شد .

هما طرزی در آن زمان توجه اهل ادب و طرفداران شعر نو را بخود جلب کرد ، زیرا اشعار او به سبک نو بود و حاکی از احساسات لطیف .

هما طرزی و اکثر اهل خانواده اش ، در زمان سیطره ی خلق و پرچم ، مجبور به مهاجرت شده و به آمریکا سکونت گزید. بعد از مرور سالیان مدید ، در ۲۰۱۱ نخستین مجموعه اشعار خود را چاپ کرد.

(میلاد نسترن ها) شامل اشعار سالهای ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۰ می باشد. وی نخستین شاعره ی است که شعرنور را در افغانستان سروده است و اینک به نمونه ی از ۱۹۷۱ میپردازیم :

آن لاله ی سیاه
که در دشت زندگی
باشک های تلخ خدایان آرزو
از خاک سرکشید...

سی سال بعد از این مرحله ی دیگری فرا میرسد. در سال ۲۰۰۱ به معشوق خطاب می کند :

ثروت های مراد رده،
از سکه های محتم،
بازارچه دولت را پر کن،
شاید در فردا ایت نباشم ...

وده سال دیگر سپری میشود ، در فراق وطن می گوید :

دستانم را می بویم
بوی گندم های نورته
در دستان پردوخته
یاد زمین های سبز را در گذشته یادم
زنده می سازد...

اما هما طرزی امید را از دست نداده و در شعر دیگری می گوید :

شاید شمع حقیقت را
دوباره روشن کنیم
وبال های خسته ام
در کنار آتشش

اندکی آسایش را

حس کند!

با این اشعار هما طرزی را تا سال ۲۰۱۰ در یک دو مرحله ی شاعری او شناختیم .

اینک مجموعه ی را که در دست دارید از اشعار سابق تفاوت دارد و روشنایی عرفان در اشعار آن تجلی میکند .

نخستین شعر عرفانی را که زنی سروده به زبان عربی بوده ، به نام رابعه عدویه که خطاب به معشوق ربانی میکند :

(احبک بحین)

حسین ابن منصور الحلاج ، زیاده از هزار سال پیش ، در بغداد این شعر مشهور خویش را سروده است :

قد و سم الحب منه قلبی بمیسم شوق ای و سم
فغاب عنی شهود ذاتی با لقرب حتی نسیت اسمی

این مخلص ، کوشیده ام که آنرا ترجمه کنم :

مجت زو چو داغی بر دلم زد چنان داغی که بود از شوق پر جوش
از آن غایب شد از من دیدن خویش ز قربت، نام خود کردم فراموش

در زبان فارسی دری ، بزرگان سلف و خلف ، اشعاری سروده اند که در باره ی معشوق ربانی است و آن اظهار عشق حقیقی است .

اما در پهلوی این شعر ها دیگر اشعاری دارند که در آن به معشوق انسانی خطاب شده است . بخواهیم شعر حکیم سنایی غزنوی را و شعر شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری را که در یک حال به معشوق ربانی خطاب کرده اند و در حال دیگری به معشوق انسانی (نوع اخیر الذکر را بیشتر در دیوان عهد جوانی ایشان می یابیم)

مثال از مولانا جلال الدین محمد بلخی میاورم که خطاب به معشوق انسانی می کند :

ای جان و جهان ، جان و جهان بنده ی تو شیرین شده عالم از سگر خنده ی تو
صد قرن گذشت ، آسمان نیز نذید در گردش روزگار ، مانده ی تو

مولانا گرچه خطاب به معشوق انسانی کرده و شکر خنده ی او را ستوده است ، اما صورت بیان چنانست که ثابت می کند راه رسیدن به عشق حقیقی پیمودن راه عشق مجازی است .

اینک مولانا از معشوق ربانی بنام (دوست) یاد میکند و در مقام عشق حقیقی به دل خطاب میکند :

سرکشته دلا، به دوست از جان راهی است ای کمشده ، آشکار و پنهان راهی است
کرشش بهت به توبه شود ، باکی نیست کز قهر نهادت ، سوی جانان راهی است

یک قرن پس از مولانا ، حافظ شیرازی را در می یابیم که بارها به معشوق انسانی خطاب می کند :

ای نازنین پسر، تو چه ندیدم گرفته می
کت خون ما حلال تر از شیر مادر است ؟

و در جای دیگر حافظ شیرازی را می یابیم که از نازنین پسر سخن نمی گوید و از عشق حقیقی یاد میکند و خود را بنده ی آن می داند :

فاش می گویم و از گفته می خودم نشادم
بنده ی عشقم و از هر دو جهان آزادم

اشعار عرفانی بزرگان دیرینه به شکل غزل ، قصیده و مثنوی است و هما طرزی در آستانه ی این مرحله و با پیروی آن بزرگان غزل را مساعد یافته است و در این مجموعه شعر نو را بکار نمی برد .

هما طرزی درین مجموعه گاهی از معشوق انسانی سخن می گوید :

شاخه ی پررنگ او، چهره ی خوشرنگ و بو من به بهشتم و یا عمر شدتم به کام؟

اما به نیکویی دانسته می شود که این معشوق انسانی خود مقام عالی دارد. هما طرزی دل به این جهان نبسته و به معشوق ربانی خطاب می کند :

معبود تویی خالق فی کون و مکان خواهیم!

خویشتن را قطره ی از بحر مهر خداوند می داند :

این چنین از مرحق شیدا شدم من نبودم از عدم پیداشدم
هرکجا بود اسم حق من سرزدم تماشایی در پیکرم احیا شدم
فضل او شد شامل حال (ها) سگر حق، چون قطره ی دریا شدم

از اینجاست که این مجموعه ی شعر را آینه ی تحول خجسته ای در شعر
و شاعری هما طرزی در میابیم .

هما طرزی به آهستگی در چنان وادی قدم می گذارد که عارفان بزرگ آنرا
پیموده اند . این وادی بهار ، خزان و زمستان دارد .

سحر ، بامداد ، چاشتگاه ، شامگاه و شب هنگام دارد . از خداوند برایش
توفیق می خواهم تا در راه پیمای این وادی به سوی سر منزل مقصود رود .

باش تا صبح دولتش بدد این هنوز از نتایج سحر است

آگوست ۲۰۱۲ شمال کالیفورنیا

یک نظر گذرا روی شخصیت هما طرزی و مجموعه های اشعارش به قلم :استاد یوسف کهزاد

سخن از شعر است. از والاترین آفرینش هنر ، از پدیده یی که همانند انسان ، تمام جهان آفرینش را ازان خود میکند و با سلیقه ی خود جهان دیگری می آفریند .

با تاسف که در شعر کلاسیک ما ، زن مقام شایسته ی ندارد ، حتی در فرهنگ قرون وسطایی و در دوره قرن هفده هم اروپا ، زن هرگز محور ستایش در ادبیات و فرهنگ ها نبوده است .به گفته ی استاد فارانی ، ما مرد ها در قالب ظریف شعر ، معانی سنگین عاقلانه ریخته ایم ، شعر را بارکش عقل ساخته ایم و آنرا از قلمرو عشق ، از اقلیم احساس ، از قلب زن و از سینه ی مادر که میهن آنست ، برون آورده ایم . به انکا تاریخ و ادبیات جهان میتوان گفت ، زیباترین اشعار قطعاتی است که در پس بلور نازک الفاظ آن ، احساس موج میزند .

اخیرا یک جلد از سروده های فرهیخته بانویی بنام (هما طرزی) تحت عنوان (میلاد نسترن ها) که مجموعه ی اشعار سال های ۱۹۶۹ تا ۲۰۱۰ اوست بدستم رسید . راست گویم مطالعه ی بعضی از سروده های او ، افکار مرا در کوجه باغ های پر پیچ و خم اندیشه های گذشته سیر داد که نتوانستم در برابر جوش و خروش های عاشقانه ترین لحظات تا درد آورترین احساس دوری از وطن عزیز ، خاموش و بی تفاوت باشم .

در هر پارچه از سروده هایش ، واژه ها در باغستان عشق شگوفه کرده و هر کلمه در بستر قالب های نو ادب ، راه خود را در دهلیز دل ها باز کرده است .

ترانه ها ، هر یک نغمه ی است از تار های احساس یک زن که در پرتو استعداد سرشار با نازکخیالی های خود ، جای پا در چمنزار ادبیات دری ، باز کرده است .

هما طرزی تنها شاعر دوران غربت نیست ، بلکه سروده های او از سال ۱۹۶۹ و پس از آن در اکثر نشریه های معتبر کثوعزیزش و همچنان در مجلات پرتیراژ ایران چون سخن ، یغما و اطلاعات هفتگی به چاپ رسیده است .

هما طرزی ، گاهی در حضور یک زیبایی ، پیچ و تاب هایی ، به زلف شعر خود داده و زمانی از تنگنای دل خود ، در کوچه و پسکوچه های خونین کشورش ، ریزه کاری های کلام خود را ، در انفجار راکت و بمب ، خون آلود کرده است . در حقیقت تصور همه این حادثه ها ، در رسالت یک قلم بدست و یک شاعر با احساس نهفته است .

بیاید هما طرزی را در پارچه (سرزمین راستین) ببینیم که چه میگوید :

از طلوع های دروغین خسته ام

مرا با خود به سرزمین های راستین ببرد

که آسمان باش در زلال صداقت ها-

آبی ترین راهی می کند

دراغق باش زنان بارور از پایی ها-

تراخیر مقدم می گویند

و مردان "جو نامرد" ترا در سفره محبت هاشمیک می سازند

من از بیدار شدن در صبح های-

جنگ و خون،

که درت و دشمنی بنیرارم

مرا با خود به خانه های دور از دلگشایی باسیرید

که کوچ هایش پر از کرد و غبار و دود

مرا به شهر های پر از عشق و محبت بسیرید

که هر گوشه اش دور از نفرت با،

جدایی با،

تنهایی با،

و بی تفاوتی باست.

از خاندان تافت محبت بر می خیزد.

در فقر، ثروتمنداند

و در ناداری، سخاوتمند

در سفره بی حالی -

محبت را با دین خوشی می بینند

و لذت می برند

آری عزیزان!

مرا به شهر خودم بسرید
من در شهر یگانگان دارم می پوسم
به من بگوئید:
شهر من کجاست؟
و در کد این سرزمین است؟

واضح است که علاقه هما طرزی به سرزمین خاطره هایش بسیار عمیق است ، هرآنچه را که از وطن با خود آورده ، بکدنیا شیون و ناله است . بسیار طبیعی است که هر انسان با احساس ، نظیر هما طرزی ، عزیزترین خاطرات خود را در سینه ی وطن به امانت گذاشته است .

به همین سلسله ، جهش های عاشقانه ی او ، در ترکیب کلمات تازه ، با دنیایی از ریزه کاری ها ، بسیار ماهرانه گره خورده است که تپش های زندگی و گرمی های احساس ، بطور محسوس ، در سر تا سر سروده هایش جریان دارد.

هما طرزی در سروده ای (ثروت) در برابر کسی که دوستش دارد ، چنین

میگوید :

رسالت من،

پرستش توست در تنگ‌ترین دقایق احساس.

ثروت بیکران من

محبت است که بی صبرانه به تو هدیه کرده ام... .

ای کاش مراد مجر عشقت

می‌فهمی،

یاد ز یاد درخت خشکیده باغ وجودت

مرا آشنای پنداشتی... .

آشنای من با تو،

افسانه‌ی است از یادهای گذشته،

و فرداهای نامعلوم... .

ثروت مراد برده،

از سکه های محبت من، بازارچه دولت را بر کن،

شاید در فردا ایت نباشم.

بسیاری شاعرانی هستند که دل های شان از گرمی های گذشته تهی شده است . حرفی برای گفتن ندارند . از کوچه های ادب دیروز ، چشم بسته عبور میکنند و بسان یک قاب بی تصویر ، در کنار اتاق های متروک ، زندگی را سپری مینمایند . این دسته هنوز نفهیده ، شکست هاست که امواج دریا را زودتر به ساحل میرساند و صدف از شکستن ، گوهر خود را از دست میدهد . ما دیدیم که اینگونه عقب نشینی ها ، پیکر فرهنگ و ادب ما را سخت صدمه زده است . عشق ها به نفرت ها آمیخته شده و کودکان خوردسال ، در برابر یک مبلغ ناچیز ، بفروش میرسد .

هما طرزی از همه این مصیبت های شرم آور زندگی باخبر است ، اما بحیث یک زن با درد و با احساس ، با همه نجوا های تب آلود مردمش ، فریاد خود را در داخل و خارج از زادگاه عزیز خود بلند کرده است . با وجود اضطرابات دنیایی که همه روزه پیش روی او قرار دارد ، صدای مادری را می شنود که جگر گوشه ی خود را از دست داده است . کتیبه های خون آلودی را می بیند که در اثر اصابت سلاح بیگانه ها ، اعتبار تاریخی خود را باخته است .

هما در گوش وطن خود زمزمه میکند :

ای سرزمین همیشگی!

از عطر نمناک کوجه بایت هنوز مستم

و خیال باد و غبار پر در و غروب بایت هنوز هم -

موهای پر موجم را به بازی می گیرد

باشد که تراروزی با چشم سرینم،

چون با چشم دل همیشه در کنار منی

در جای دیگر هما طرزی ، عشق را در زاویه های دیگری میکشاند و در برابر
محراب اندیشه هایش زانو زده ، چنین میگوید :

پنجره آهنی

در کنار پنجره‌ی خانه-

که از بلای برج‌های آهنی شهر نیویورک-

که گنج شده، به بیرون نگاه می‌کردم.

به گلوله‌های برف:

که پیکر خورشید را چون مادر سپر،

که فرزندش را در آغوش کشیده-

و در سینه‌اش پنهان کرده.

و صدای نفس‌های باد-

مرا با خود به شهر یادها و قصه‌هایم می‌برد.

شهر کابل!

که زمستان بایش پراز برف،
 وافق بایش همیشه سپید بود.
 رنگ فقر و اوج عشق همه جا حکم فرما بود.
 تاریکی چشمان مردم کابل
 و سبزی چشمان مردم جنوب
 که اوج زندگی مان شده بود-
 مرا همیشه اسیر خود کرده بود.
 اکنون دیافتم که من هموز به این اسارت می‌نازم...

ناگفته نگذیریم که هما طرزی ، بخش دوم سروده های خود را بنام (زمزمه های نیایش) با یک جهش شاعرانه به عرفان و تجلیات حقیقت عالم پناه آورده و اندیشه های خود را در قالب سبک کلاسیک ، سیر داده است .
 وقتی که از عرفان سخن می‌زنیم ، از عشق سخن می‌زنیم . اساساً رابطه یک شاعر و یک هنرمند با عشق پیوند ناگسستنی دارد ، و همه چیز با عشق آغاز میشود ، به صراحت گفته می‌توانیم که مولانا جلال الدین بلخی ،

بیدل لاهوری ، سنایی غزنوی و حافظ شیرازی و دیگران ، بیان عاشقانه هستی اند و آنها از روزنه ی عشق به هستی نگاه کرده اند و میدانستند که خداوند ، با خرد شناخته نمیشود و مولانا هر نوع خردگرایی منطق و استدلال را رد میکند و میگوید :

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تکمین بود

در معرفت نفس ، بزرگان نظریه ی سقراط را تایید میکنند که (هرکس که نفس خود را شناخت ، خدای خود را شناخته است).

همچنین در مثنوی منطق الطیر عطار ، هم مورد بحث همین موضوع (جستجوی خودی) است .

هما طرزی به راهنمایی و گرمی شراره های عشقی که در دلش زبانه میکشد ، به میخانه ی مولانا و حافظ پناه آورده و در سروده ی قطره های عشق فریاد میزند :

چون قطره های عشق که در جویمار رفت این دل نگر که در طلبت بار بار رفت
انوار تو ز روز ازل در وجود من چون کعبه جلوه ای تو به چشم هزار رفت
فارغ مباد جان (ها) از خیال دوست فکرش بسان برکن گل نوبهار رفت

در سروده های (زمزمه های نیایش) می بینیم که هما طرزی شاعر تصوف و عرفان است ، در خانقای اندیشه های خود ، شب ها با مولوی ، با بیدل ، با سنایی ، و با حافظ راز و نیاز دارد . زیبایی ها و تجلیات عرفان ، روان او را با عشق آشنا ساخته است . او به یقین میداند که در کرانه های این دنیای آشفته و نا آرام ، مردان و زنان بزرگی تولد شده اند و با آفرینش ها و رسالت های خود ، چه در ساحات علم و دانش و چه در زمینه های فرهنگ و ادب ، دنیای خود را روشن کرده اند و عقیده داشتند جانی که دران زندگی میکردند ، یک طلسم است ، البته خورشید باشد یا ذره ، دریا باشد یا قطره ، در جوهر کاینات یک روح کلی حکمفرماست و بدون شک آن روح کلی یا ذات مطلق ، ازلی و ابدی است . بیدل بر پایه ی همین فلسفه ، جوهر اندیشه های خود را استوار کرده است :

کدام قطره که صبح در رکاب ندارد کدام ذره که توفان آفتاب ندارد

به همین سلسله می بینیم که شعر هما طرزی بازتاب زیبایی ها و پاکی هاست . واژه ها و کلمات در سروده هایش ، لبریز از عشق ، محبت و مهربانی است . در لابلای اندیشه هایش تپش شورمندانۀ ی قلبی را می شنوید که در صحرای بیکران عرفان سرگردان شده است و در جستجوی زمزمه ایست تا به همه انسان ها بگوید ، از اسرار کاینات همینقدر فهمیده اید که هیچ نفهمیده اید . در پایان پرواز کوتاه اندیشه های نارسای خود را در فضای سروده های (زمزمه های نیایش) ، پیروزی ها و شگوفایی

استعداد سرشار عاشقانه ی هما جان طرزی را بیشتر از پیش از بارگاه ایزد
توانا خواهانم .

شمال کالیفورنیا ۲۰۱۲

تقریظ

به قلم: عبدالعلی نور احراری

نام طرزی در عرصه ادب و فرهنگ و دانش کشور مان به حدی معروف و شناخته شده است که بی درنگ مرحوم محمود طرزی پدر مطبوعات افغانستان را به خاطر می آورد. هر چند کلمه (طرزی) تخلص شعری مرحوم سردار غلام محمد خان پدر محمود طرزی بوده است ولی محمود طرزی بدین نام شهرت و معروفیت بیشتری یافته است.

سردار غلام محمدخان طرزی در زمان امیر عبدالرحمن خان به هندوستان تبعید گردید. این مرد فاضل و ادیب و شاعر بلند پایه پس از مدتی رهسپار استانبول پایتخت خلافت عثمانی گردید. سلطان عثمانی به وی ارج و احترام گذارد و اراضی زیادی در کشور شام به وی اهدا کرد که تا آخر عمر با همه اعضای خانواده در آنجا می زیست و در سال ۱۳۱۸ هجری قمری جهان فانی را بدرود گفت. این شاعر والا مقام دارای دیوان قطوری است که شامل انواع شعر چون غزل و قصیده و قطعه و ترکیب و ترجیع بوده و به همت نواده اش جناب دکتر ننگیالی طرزی اخیراً تجدید چاپ شده است.

مرحوم محمد زمان طرزی پسر ارشد سردار غلام محمد خان طرزی بوده که به (خازن الکتب) شهرت یافته و در خوش نویسی ختی نستعلیق مهارت زیادی داشته چنانکه نگارنده چند سال قبل (الهی نامه) پیر هرات را که دستنویس آن مرحوم بوده بطور فتو کپی به چاپ رساندم.

خانم هما طرزی ، این شاعره خوش قریحه باذوق و با احساس دختر محمد صدیق طرزی شخصیت فاضل و دانشمند ، و نوه مرحوم محمد زمان طرزی می باشد که بذر شعر و ادب از ازل در زمین استعدادش نهاده شده بود ، در عنفوان جوانی جوانه زد و با سرودن اشعار زیبا و آبدار و نگارش مضامین و مقالات و نشر آن در جراید ادبی افغانستان و ایران جایگاه خاصی در جامعه ادبی کشور از آن خود کرد .

مجموعه اول اشعار او بنام (میلاذ نسترن ها) انتشار یافته که بیشتر به سبک نوین یا نیمایی سروده شده . در مجموعه حاضر به شعر عرفانی روی آورده ، گویی از جام (مولانا) جرعه ای نوشیده یا رایحه ی مشک (عطار) به مشام وی رسیده که شعر وی رنگ و بوی و جلوه ی عرفانی بخود گرفته است .

بسا از اشعاری که در این مجموعه سروده شده و از عشق و عاشقی و معشوق و محبوب و می و میکده و جام و شراب و ساغر و پیمانه گفت و گو میکند ، با الهام از اشعار عرفای پیشین ، که در واقع از فرهنگ عرفانی زبان عربی وارد زبان فارسی شده ، استعار گونه صورت گرفته است .

هریک از این الفاظ و عبارات در اصطلاح عرفانی از خود تعریف خاصی داشته که به طور مجاز برای بیان حقیقت به کار رفته است .

حضرت مولانا عبدالرحمن جامی در رساله عرفانی خود (لوامع) در شرح الفاظ و عبارات قصیده معروف (خمریه) ابن فارض مصری ، به هر یک از این واژه ها تعریف خاصی ارائه کرده ، چنانکه در شرح این بیت :

شربنا علی ذکر الحبيب مدامه سکر نا بها من قبل ان یخلق الکریم

نوشیدیم به یاد دوست (مدامه) یعنی شراب را

مست شدیم به آن پیش از آنکه تاک انگور آفریده شود

حضرت جامی در شرح الفاظ آن گفته است :

(الشرب) آشامیدن آب و غیر آن ، (مدامه) خمر شراب را گویند به آن اعتبار که شراب بر آن مداومت میتواند نمود .

(سکر) مست شدن است (الکریم) درخت انگور ، و جمله ی (سکر نا بها) صفت (ملامه) است ، (من قبل ان یخلق) متعلق به (شربنا) می گوید که نوش کردیم و با یکدیگر به دوستکامی خوردیم بر یاد حضرت دوست که روی محبت همه بدوست . شرابی که بدان مست شدیم ، بلکه به بویی از آن از دست شدیم ، و این پیش از آفریدن (کریم) بود که درخت انگور است و ماده شراب مشهور پر شرو شور :

روزی که مدار چرخ و افلاک نبود و آمنش آب و آتش و خاک نبود

بر یاد تو مست بودم و باده پرست هر چند نشان ز باده و تاک نبود

نوش وقت کسی که می در این نمنخانه از خم و سبو خوردنه از پیمانہ
صدباراگر نیست شود عالم و هست واقف نشود که هست عالم پیمانہ

و در جای دیگر میفرماید :

همچنانکه جمال آثاری که متعلق عشق مجازی است ظل و فرع جمال ذات است که متعلق محبت حقیقی است و همچنین عشق مجازی ظل و فرع محبت حقیقی ، و به حکم (المجاز قنتر الحقیقه) طریقه حصول آن و وسیله وصول بدان ، زیراکه چون مقبلی را به حسب فطرت اصلی ، قابلیت محبت ذاتی ، جمیل علی الاطلاق عز شانه ، بوده باشد و به واسطه تراکم محبت ظلمانیه طبیعه ، در تیر خفا مانده ، اگر ناگاه پرتوی از نور آن جمال از پرده آب و گل در صورتی دلبری موزون شمایل ... نمودن گیرد ، هر آینه مرغ دل آن مقبل بر آن اقبال نماید و در هوای محبت او ، پر و بال گشاید اسیر دانه شود و شکار دام او گردد ، از همه مقصود ها روی بگرداند بلکه جز وی مقصود دیگر نداند .

از مسجد و خانقہ بہ خار آید می نوشد و مست بردار آید

از هر چه نہ عشق یار سیر آید اورا بہ هزار جان خریدار آید

در شعر پیچ و در فن او کز اکذب اوست احسن او
(مولانا جامی)

هر چند این نگارنده را یارای آن نیست که شعر به نقد گیرد و آن را سبک سنگین کند ، با آنهم احساس خود را در قالب سروده ای که اگر بتوان شعر نامید گنجانیده و به پیشگاه این بانوی فرهیخته که هنر شاعری را از اجداد و نیاکان به ارث برده است عرض می کنم .

سخنور و سخن پرور و سخن شناس هاست جوهر شاعری ترس و بی هراس هاست
تو طرزینی که به طرز نوین سرایی شعر کسی که شعر نوین را دهد اساس هاست
تو شعر تر بسرایی به شیوه ی شوا کسی که گردد از اشعارش اقتباس هاست
سگت شیوه ی شعر کهن نه آسان است کسی که از تن شعر برگند لباس هاست
برهنه گوئی و احساس را بر انگیزی کسی که نیست در این عرصه اش قیاس هاست
سخن به اوج رسانی و معنی بخشانی به قهر بحر معانی گوهر شناس هاست
به پاس خاطر تک شاعر جهان آشوب اگر پاس سوزد لایق پاس هاست

سرودہ می کہ بود تار و بود آن زربخت
به پیش پاش چو اندازیش پلاس ہماست
به بیچ رشک نیاید مگر بہ دقتر شعر
کہ آن ہمیشہ بہ پہلو و در تاس ہماست

عبدالعلی نور احراری
فبروری ۲۰۱۲ ، فریمونت کالفرنیا

به سخنور نامدار بانو هما طرزی

سروده: استاد ناصر طهوری

همای شعر

بر آن سرم که سرایم غزل برای هما که دیده ام غزل بکرو پر بهای هما
به شعر نوشته او یک تاز دورانش غزل سروده چه خوش طبع شعرزای هما
چهل سال ازین پیش، او چه دوران داشت سرود شعر نوین، طبع پر صفای هما
کنون به عرصه غزل او یک تاز امثال است یسین به طبع نیکو غزل سرای هما
همای شعر شده پر کشا به اوج غزل کسی نمی رسد اکنون به اوج های هما
بهای شعر چه خوش رام طبع او شده است بر آن سرم که سرایم غزل برای هما
خوشا هما که به شعر نو و غزل پرداخت همیشه باد خدایار و رهنمای هما

آگوست ۲۰۱۲ امریکا